

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در اشکالات مرحوم والد ما بر محقق خویی (قدس سره) است. محقق خویی (قدس سره) بیان داشت که ادله وجوب حج اطلاق داشته و می‌گوید: این شخص اگر بعد الاحرام مستطیع شد، باید حج را انجام بدهد و حج بر او واجب است. مرحوم والد ما در اشکال دوم می‌فرماید: اگر این اطلاق را بپذیریم با اطلاق ادله‌ای که دلالت دارد بر کسی که به احرام صحیح مُحرم شد واجب است که اتمام کند، تعارض دارد.

در اینجا این شخص در میقات «احرام باحرام صحیح و يجب علیه الاتمام»، اینها باهم تعارض می‌کنند و هیچ کدام ترجیحی بر دیگری ندارد؛ یعنی ادله وجوب حج بر مستطیع اطلاق دارد، از سوی دیگر ادله وجوب اتمام حج بر کسی که مُحرم به احرام صحیح می‌شود آن هم اطلاق دارد و این اطلاق‌ها هیچ کدام بر دیگری مزیتی نداشته و مرجحی در میان نیست.

اشکال سوم والد معظم (قدس سره) بر مرحوم خویی

مرحوم والد در اشکال سوم می‌فرماید: ممکن است فرض کنیم که اطلاق ادله وجوب حج مزیت داشته باشد مثلاً بگوییم ادله وجوب حج چون اطلاقش اطلاق کتابی است و از قرآن کریم استفاده شده بر اطلاق ادله‌ای که می‌گوید: «يجب اتمام الحج بعد الاحرام الصحيح» و این اطلاق از سنت استفاده می‌شود مزیت دارد؛ یعنی در تعارض بین اطلاق مستفاد از کتاب الله با اطلاق مستفاد از سنت، اولی مقدم است و بگوییم اطلاقی که از کتاب الله استفاده می‌شود بر اطلاقی که از سنت استفاده می‌شود رجحان و مزیت دارد. البته این وجه ترجیح در کلام ایشان نیامده است.

پیش از بیان ادامه اشکال توجه به این نکته لازم است که در بحث اخبار ترجیح، آنجایی که دو روایت با هم تعارض می‌کنند یکی از مرجحات را موافقت با کتاب ذکر کردند، این روشن است و ما نیز در تعادل و ترجیح این بحث را خواهیم داشت. حالا بحث را این‌گونه مطرح کنیم که ظاهر کتاب با ظاهر سنت تعارض کردند، ظاهر کتاب وجوب باشد ولی ظاهر سنت عدم الوجوب باشد، به گونه‌ای که امکان جمع نباشد، در اینجا اقتضای قواعد چیست؟

آیا مجرد این که يك ظاهر مستند به کتاب الله است و ظاهر دیگر مستند به سنت است، آن ظاهری که مستند به کتاب الله است مقدم است؟ یا این که فرقی نمی‌کند، همان‌گونه که می‌گویید اگر دو ظاهر با هم تعارض کردند و امکان جمع عرفی نبود تساقط می‌کنند، در اینجا نیز همین‌طور است. لذا در کبرای این کلام تأمل داریم؛ یعنی در کبرای این که اگر اطلاق مستفاد از کتاب با اطلاق مستفاد از سنت تعارض کردند، بگوییم اطلاق مستفاد از کتاب از این جهت که مستفاد از کتاب است پس مقدم بشود بر

اطلاق مستفاد از سنت، دلیلی بر چنین مطلبی نداریم.

بله، در تعارض عام و اطلاق، عام مقدم است؛ چون شاید عام بیان باشد، اما در تعارض بین دو عام، يك عامی در کتاب است و يك عامی در سنت است یا در تعارض بین دو اطلاق، يك اطلاقی در کتاب است و يك اطلاقی در سنت معتبره است، نمی‌توانیم بگوییم چون آن اطلاق در قرآن است بر اطلاق در سنت مقدم بشود. اگر گفته شود که قرآن قطعی الصدور است و باید عام یا اطلاق قرآن مقدم شود، در پاسخ می‌گوییم آیه با این که از نظر صدور قطعی است، اما از نظر دلالت اطلاق دارد و این دو اطلاق با هم تعارض کردند. بنابراین در اینجا نمی‌توانیم بگوییم این اطلاق چون اطلاق مستفاد از کتاب است بر اطلاق مستفاد از سنت مقدم بشود.

مرحوم والد ما در اشکال سوم خود می‌فرماید: بر فرض این که بگوییم اطلاق مستفاد از کتاب یک مرجح و مزیتی داشته و بر اطلاق مستفاد از سنت مقدم است و باید به آن اطلاق عمل کنیم، اطلاق می‌گوید: اولاً، از همین حالا که مستطیع شد تا آخر اعمال حج را شما باید به عنوان الوجوب بیاورید. ثانیاً، آن احرامی هم که اول به عنوان الاستحباب بسته است درست بوده و منقلب به وجوب می‌شود.

بنابراین اشکال سوم آن است که به چه دلیل بگوییم آن احرام فاسد است و این شخص باید به میقات برگشته و دوباره احرام ببندد؟! چون مرحوم خویی فرمود: وقتی مستطیع شد، «یکشف عن فساد إحرامه و يجب عليه الرجوع الى الميقات»؛ باید به میقات برگردد و با احرام وجوبی شروع کند. اشکال ایشان این است که شما چرا چنین مطلبی دارید؟ از سویی می‌فرمایید اطلاق ادله می‌گوید این حج واجب است و از الآن به بعد تا آخر اعمال را به نیت وجوب انجام بدهد، نهایتش این است که در مورد احرام قبلی هم مسئله انقلاب را مطرح کنیم.

ایشان مثال می‌زنند شما چطور در عبادی که قبل از مشعر آزاد می‌شود مسئله انقلاب را قائلید؟ اینجا هم مسئله انقلاب مطرح باشد، لیکن اشکال سوم آن است که چرا شما می‌گویید احرامش فاسد است و حال که فاسد است باید برگردد به میقات و از ابتدا احرام ببندد؟! محقق خویی (قدس سره) گویا عبور شخص را از میقات عبور بلا احرام می‌داند؛ یعنی این شخصی که بعداً مستطیع شده و حج بر او واجب می‌شود، باید از احرامش بنیة الوجوب مُحرم می‌شده، حال که بنیة الاستحباب بوده باید برگردد و بنیة الوجوب مُحرم شود.

بنابراین مرحوم والد ما می‌فرماید: دلیلی بر این مطلب وجود ندارد، شما می‌گویید واجب است، پس باید بگویید الآن مستطیع شده و از حال به بعد به نية الوجوب تمام کند، اعمال قبلی هم از احرام انقلاب به وجوب پیدا می‌کند و مسئله تمام می‌شود.

#### دو اشکال و پاسخ

**اشکال اول:** ایشان در ادامه در تکمیل اشکال‌شان می‌نویسد: ممکن است کسی بگوید حج واجب و حج مستحب، ماهیت‌های مختلف دارد، حال که ماهیت‌های مختلف دارد چون از اول به نية الاستحباب بوده فایده‌ای ندارد، مثلاً بگویند ادله انقلاب برای جایی است که دلیل خاص داشته باشد. اینجا که آن ادله نمی‌آید، از اول به نیت مستحب مُحرم شده، حال که واجب است باید برگردد به نية الوجوب مُحرم شود؛ چون احرام حج واجب با احرام حج استحبابی دو ماهیت است. بنابراین اگر قائل شویم به این که حج دارای ماهیت‌های مختلفی متباینه است، حج مستحبی يك ماهیت دارد، حج واجب يك ماهیت دیگر دارد. افعالش یکی است اما نیت و ماهیتش هم فرق دارد.

ایشان در پاسخ می‌فرماید: اگر کسی چنین ادعایی کند، این دعوا «مدفوعة بعدم كون لازمه ذلك»، چون مستشکل می‌گوید:

لازمه‌ی اختلاف در ماهیت در حج همین است که آن احرام اولش فاسد باشد، ایشان می‌فرمایند: تعدد ماهیات چنین لازمی را ندارد، «بل اللازم هو العدول كما في صلاة العصر حيث يعدل عنها إلى صلاة الظهر»؛ اگر کسی به نیت نماز ظهر نمازش را شروع کرد، وسط رکعت اول یا وسط رکعت دوم یا سوم فهمید نماز ظهرش را نخوانده، اینجا باید در همان اثنای نماز به نماز ظهر عدول کند هر چند ماهیت نماز ظهر با ماهیت نماز ظهر فرق دارد، اما باید عدول کند. در اینجا نیز می‌گوید الآن «يجب عليك الحج»، چرا احرامش باطل باشد؟! احرام را هم انقلاب قهری قرار دهد. مثال دیگر آن که: «كما في العدول في العبد المنعق قبل المشعر لو لم نقل بالانقلاب القهری».

**اشکال دوم:** اگر کسی بگوید مسئله انقلاب قهری یا این عدول از عصر به ظهر، اینجا دلیل دارد، عدول خودش خلاف قاعده و خلاف اصل است و تنها در مواردی که دلیل داریم عدول می‌کنیم مثل عیدی که قبل از مشعر مولا او را آزاد می‌کند، حجّش می‌شود حجت الاسلام، در اینجا دلیل داریم ولی در ما نحن فيه دلیل نداریم.

ایشان در پاسخ می‌فرماید در عبد منعق تعبیر به اجزاء از حجة الاسلام وجود دارد، در اینجا نیز دلیل می‌گوید: «يجب عليك الحج». در روایاتی که در باب عبد منعق است می‌گوید: «العبد اذا منعق قبل المشعر يجزى عن حجة الاسلام»؛ يك مولایی عبد خود را به همراه خود حج برده و حج استحبابی شروع کرده (چون بر عبد حج واجب نیست)، حال مولا قبل المشعر او را آزاد کرد، روایت می‌گوید همین حج استحبابی‌اش مُجْزِی از حجة الاسلام است.

در ما نحن فيه این شخصی که حج مستحبی شروع کرده، اطلاق ادله وجوب حج می‌گوید: حال که مستطیع شدی حج بر تو واجب است، می‌فرماید بین اینها از حیث تعبیر فرقی وجود ندارد، «لا فرق بينهما في الحقيقة؛ لأن مرجع الإجزاء إلى وجوب حجة الاسلام، غاية الامر أن الوجوب في المقام ثبت بالاطلاق و هناك بالنص»؛ در عبد نص داریم اما در اینجا اطلاق داریم. خلاصه بیان ایشان آن است که شما برای انقلاب قهری مگر دلیل نمی‌خواهید؟ همین اطلاق ادله وجوب حج دلیل می‌باشد.

یا این که می‌گویید این اطلاق ادله در اینجا می‌آید یا نمی‌آید، اگر آمد نتیجه‌اش انقلاب قهری است، چرا می‌گویید احرامش فاسد است؟ چرا به میقات برگردد؟! شما فقط در باب انقلاب دلیل می‌خواهید و دلیل همین ادله اطلاق وجوب حج است. اطلاق ادله می‌گوید شارع همین را به عنوان حجة الاسلام قبول می‌کند. مگر در عبد منعق مشغول به ضد نبوده است؟! حتی در صبی وقتی «احرم»، الآن کسی بپرسد يك صبی به میقات رفت محرم شد، بعد می‌تواند رها کند؟

بنابراین در اشکال سوم مرحوم والد ما به محقق خویی (قدس سره) می‌فرماید: شما این اطلاق را قبول دارید ما هم قبول می‌کنیم، معارض هم ندارد. نتیجه این است که این اعمال را از حالا به بعد تا آخر به عنوان الوجوب تمام کند و همین کفایت می‌کند در این که آن احرام اولش هم به عنوان الواجب صحیح باشد و ما دلیلی نداریم که کاشف از بطلان احرام باشد و باید به میقات برگردد.

مرحوم والد ما بر شاهد مرحوم خویی نیز اشکال می‌کند. محقق خویی (قدس سره) فرمود: چطور کسی که واقعاً مستطیع بوده اما نمی‌دانسته، به میقات می‌رود و محرم می‌شود به احرام حج استحبابی و در وسط کار می‌فهمد که قبلاً مستطیع بوده، اینجا همه فقها می‌گویند این شخص باید به میقات برگردد در ما نحن فيه هم به همین صورت است. مرحوم والد می‌فرماید: در آنجا اصل شروع و اصل احرامش باطل بوده، اما در ما نحن فيه اصل احرام صحیح است، حال که احرام او صحیح منعقد شده، چه چیزی می‌گوید این مبطل است؟ مبطل برایش نداریم.<sup>[1]</sup>

بنابراین يك وقت کسی می‌گوید تا اینجا مستحب و از اینجا به بعد واجب، این مرکب از استحباب و وجوب می‌شود و معقول نیست، اما يك وقت می‌گوییم تا اینجا هم صحیحاً است اگر تا اینجا صحیحاً است باید قائل به انقلاب شویم (یعنی لازمه‌ی

قهرياش انقلاب است) و دليلی نداريم بر اين كه قائل به انقلاب نشده و بگويم فاسد است و بايد برگردد از اول انجام دهد.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

[1] □ «الثالثة انه لو فرض ثبوت المزية لإطلاق أدلة وجوب الحج و لزوم إدخال المورد تحتها فالحكم بأنه يكشف عن فساد الإحرام الأول لا سبيل اليه و الاستناد الى ما لو انكشف انه كان مستطيعا من بلده و كان لا يعلم بذلك غير تام فإنه في ذلك المورد يتبين له ان الشروع في الإحرام بعنوان الاستحباب لم يكن في محله لكونه مستطيعا في الواقع يجب عليه حجة الإسلام و اما المقام فالشروع بنية النذب كان في موضعه لعدم كونه مستطيعا في هذا الحال و لا دليل على بطلان هذا الإحرام و مقتضى إطلاق أدلة الحج لزوم كون الأعمال الآتية بعنوان حجة الإسلام فكما انه صرح هذا البعض في العبد المنعتق قبل المشعر بان مقتضى أدلة أجزاء حجه عن حجة الإسلام هو الانقلاب القهري الشرعي من دون حاجة الى تجديد النية أيضا كذلك مقتضى شمول الإطلاق في المقام ذلك و يمكن ان يقال بلزوم تجديد النية أيضا و اما الكشف عن الفساد و لزوم تجديد إحرام آخر فلم يظهر وجهه و (دعوى) ان لازم القول بتعدد الماهية في باب الحج ذلك (مدفوعة) بعدم كون لازمة ذلك بل اللازم هو العدول كما في صلاة العصر حيث يعدل عنها الى صلاة الظهر لو انكشف له في الأثناء انه لم يأت بها و كما في العدول في العبد المنعتق قبل المشعر لو لم نقل بالانقلاب القهري و (دعوى) كون العدول على خلاف القاعدة و الأصل و لا يؤخذ به إلا في موارد وجود الدليل و المفروض ثبوته في العبد المنعتق و عدم وجوده في المقام (مدفوعة) بأن التعبير في العبد و ان كان هو الاجزاء عن حجة الإسلام و في المقام هو الحكم بوجوب الحج إلا ان الظاهر انه لا فرق بينهما في الحقيقة لأن مرجع الاجزاء الى وجوب حجة الإسلام عليه في ذلك الحال غاية الأمر ان الوجوب في المقام ثبت بالإطلاق و هناك بالنص و هذا المقدار لا يوجب الفرق من جهة ما نحن فيه من العدول الى حجة الإسلام كما لا يخفى. ان قلت لعل نظره في الحكم ببطلان الإحرام الى ان توجه الحكم بالوجوب اليه بعد الاستطاعة. لفرض الإطلاق. يقتضي البطلان من جهة ان الأمر انما تعلق بالحج و هي عبادة مركبة من عدة أجزاء منها الإحرام فكان الأمر تعلق إلى الإحرام و لا معنى لتعلقه إليه في حالة الإحرام إلا بعد كون الإحرام الأول محكوما بالفساد لانه لا معنى للأمر بالإحرام في حالة كونه محرما بالإحرام الصحيح لانه من تحصيل الحاصل كما لا يخفى. قلت نعم انما يتم ذلك لو كان الأمر متعلقا بخصوص الإحرام فإنه لا يجتمع مع صحة الإحرام الأوّل و اما لو تعلق الأمر بمركب ذات أجزاء كثيرة يكون الإحرام جزء واحدا منها الا يكون معناه إلا الإتيان بسائر الأجزاء غير الإحرام و لا دلالة له على بطلان الإحرام الأوّل بوجه.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 102-104.